

حکومت طاهریان

وقتی آخرین مقاومت های مسلحانه ضد خلیفه ، در شورش های بابک و مازیاز سرکوب شد، ایران که یک دوران دویست ساله مقاومت را بدون وقفه و تقریباً بدون نتیجه گذارنده بود ، در وضعی بود ...



171#؛ وقتی آخرین مقاومت های مسلحانه ضد خلیفه ، در شورش های بابک و مازیاز سرکوب شد، ایران که یک دوران دویست ساله مقاومت را بدون وقفه و تقریباً بدون نتیجه گذارنده بود ، در وضعی بود که نظارت مستقیم بغداد بر آن تقریباً غیر ممکن بود.* عراق و شام و فلسطین و مصر که از آغاز فتوح اسلامی ، عنصر عرب و زبان عربی در آنها غلبه پیدا کرده بود به وسیله عمال و حکام وفادار و مورد اعتماد خلیفه که غالباً با سرزمین های تحت حاکمیت خویش پیوندهای دیرینه هم داشتند، اداره می شد و اگر در آن نواحی که گاه شورشی روی می داد، از نوع شورش های مذهبی بود که به وسیله رؤساء خوارج یا شیعه رهبری می گشت و جنبه ضد عربی یا مقاومت ملی در مقابل حاکمیت اسلامی نداشت. اما در ایران ، در سرزمین های دور از دسترس مداخله مستقیم خلافت مخصوصاً خراسان و نواحی شرقی و شمالی آن ، ازهمان آغاز در مقابل روند عربی شدن و حتی اسلامی شدن مقاومت هایی اظهار شد که گاه به شورش های طولانی منجر گردید و حکام عرب هم ، در آن نواحی با مردم بومی اهل ذمه و موالی برخوردی خوشونت بارتر و تحمل ناپذیرتر داشتند.

در طی این دو قرن پرحادثه، خراسان حکومت لاقل چهل امیر عرب را در توالی حوادث تحمل کرد[1]. تختگاه این امیران غالباً بین مرو ، بلخ ، هرات ، طوس ، جرجان و نیشابور تغییر می یافت و ولایات ماوراءالنهر ازجمله بخارا و سمرقند را هم شامل می شد. بعضی ازین امراء عرب از تاخت و تازهایی که درین نواحی کردند غنیمت ها ازمال و ملک و برده حاصل کردند و بدینگونه فرمانروایی خراسان سرکردگان طوایف عرب را همواره به طمع کسب غنایم می انداخت و به اعمال خشونت وسوسه می کرد. علاوه بر آن، خراسان طی سالها عرصه تاخت و تاز خوارج بود که از آنجمله قیام حمزه خارجی آن را به شدت ناامن کرد، و برای رفع آن خلیفه خود به خراسان آمد و از نزدیک به این حقیقت پی برد که نظارت مستقیم بغداد در امور خراسان خالی از دشواری نیست و آن نواحی را جز با " حکام مستقل " و به شیوه حکومت خاندانی نمی توان اداره کرد.* وجود و دوام فرمانروایان کوچک بومی هم که در جای جای این سرزمین حکومت خاندانی خود را با اظهار تابعیت به والی خراسان یا شخص خلیفه حفظ کرده بودند ، اشاره یی به این معنی داشت که واگذاری این ولایت به یک خاندان تابع و مورد اعتماد خلیفه ، بغداد را از تعهد مسوؤ لیت های سنگین فراوان، آزاد و بی نیاز خواهد کرد. و این تجربه یی بود که مأمون در مدت اقامت در خراسان به آن برخورد و آن را ، درپایان امارت غسان بن عیاد ، تنها وسیله آسودگی خاطریافت. [2»]

طاهریان (206-259)

از آنجا که 171#؛ مأمون مادرش خراسانی و خودش شیعی گونه و نیمه ایرانی بود و خلافتش را مدیون سپاه خراسان ، خاصه مرهون سعی و جلادت یک سردار خراسانی از موالی خزاعه که از عهد ابومسلم دعوت عباسی را پذیرفته بودند به نام " طاهر بن الحسین " بود 171#& [3»]؛ در شوال 205 ظاهر¹ به پاس خدمات طاهر و باطناً گویا برای دور کردن او از بغداد و کوتاه ساختن دست استیلایش از امور خلافت ، او را به حکومت خراسان فرستاد. مخصوصاً چون طاهر امین را کشته بود ، خلیفه با این حرکت قاتل برادر را از پیش چشم خود دور کرد و طاهر نیز چون از خلیفه بیم داشت این مأموریت را به میل پذیرفت.[4»]

1- طاهر بن حسین (206-207)

171#؛ کشمکش خانگی ، که در امر جانشینی هارون الرشید، بین مأمون و برادرش امین روی داد بار دیگر اعراب عراق و موالی خراسان را به بهانه پشتیبانی از خلیفه تازه، در مقابل هم قرار داد. درین ماجرا، امین به حکم وصیت هارون بعد از او مقام خلافت داشت اما هارون در همین وصیت مأمون را هم به ولیعهدی امین تعیین کرده بود و آنچه موجب ایجاد مخالفت بین دو برادر شد، سعی کردن امین در خلع مأمون از ولیعهدی خویش بود.* (برای آشنایی بیشتر، به بخش "عباسیان" در سایت مراجعه شود.)

ازجانب مأمون هم شاید یک عامل عمده درایجاد این مخالفت سعی موالی خراسان در جدا کردن آن ولایت بود- هر چند فقط از لحاظ اداری ازسلطه بغداد. این امری بود که ظاهر¹ هارون هم در اواخر عمر به ضرورت آن پی برده بود. در واقع هارون ، که جانشینی خود را به امین داده بود و مأمون را به ولیعهدی او برگزیده بود با تفویض خراسان به مأمون به تمایلات اهل خراسان که طالب نوعی

استقلال بودند جواب مساعد داده بود و امین را هم در خلافت خود از التزام و تعهد مداخله مستقیم در امر خراسان رهایی بخشیده بود. با این حال، اختلاف برادران بالا گرفت و کار به جنگ کشید. [5»]

171#; مأمون که در آن ایام در خراسان به سر می برد از جانب فرقه های شیعه که درین ولایت بودند حمایت می شد. خود او گرایش های شیعی داشت و به رعایت شیعه خراسان، در جریان مخالفتی که با برادرش امین پیدا کرد، لباس سیاه را که شعار عباسیان بود به لباس سبز- شعار آل علی(ع) - تبدیل نمود.* امام شیعه، علی بن موسی معروف به الرضا(ع) را هم از حجاز به خراسان خواند و ولیعهد خویش کرد. اقدام او تبدیل به شعار، در نزد اهل بغداد با انزجار تلقی شد و عباسیان را از وی بشدت ناخرسند کرد. امین وزارت خود را به فضل بن ربیع از اعراب ضد شعوبی داده بود که در دستگاه هارون الرشید هم معارض برامکه و مخالف نفوذ فرهنگ ایرانی بود. وزارت مأمون را، فضل بن سهل سرخی معروف به ذوالریاستین داشت که هم بر سپاه ریاست می کرد و هم بردیوان و دفتر [6]- که مأمون را در گرایش به تشیع تشویق می کرد و درمقابل امین و جبهه اعراب به پایداری می خواند. بدینگونه کشمکش مأمون و امین به صورت کشمکش بین خراسان و بغداد درآمد- و پیروزی او بر امین در مفهوم پیروزی عنصر ایرانی بر عنصر عربی محسوب می شد. [7»]

171#; طاهربن الحسین معروف به ذوالیمینین سردار مأمون، رقیب خود علی بن عیسی سردار امین را در ری شکست داد. از آنجا که علی بن عیسی درین اوقات سردار سپاه بغداد بود طی سالها که ازجانب هارون در خراسان حکومت کرده بود آن ولایت را با چنان بیرحمی و بیرسمی معروض غارت و اخاذی خویش کرده بود که خلیفه به عزل او ناچار گشته بود- و البته بازگشت او به قدرت که به نحوی متضمن تجدید سلطه اش بر خراسان می شد برای اهل این ولایت(خراسان) قابل تحمل نبود. طاهربن الحسین، هر چند تربیت یافته دربار خلافت و مولای اعراب خزاعه بود، اهل پوشش هرات بود- و چون با فرهنگ ایرانی و زبان فارسی آنها آشنایی داشت، نزد اهل خراسان با نظر علاقه نگریسته می شد. [8»]

171#; طاهریان فرزند شخصی هستند بنام مُصْعَب بن زُرَّیق از مردم پُوشنگ یا فوشنج هرات و ادعا داشتند که از نسل رستم پهلوان معروف شاهنامه اند. جدّ ایشان زریق در ولایت یکی از اشراف عرب از قبیله خزاعه درآمده بوده و به همین علت طاهریان را خزاعی هم می نویسند.* مصعب در موقع دعوات بنی عباس حکومت پوشنگ را داشت و هنگام قیام ابومسلم به عنوان دبیر در خدمت بکی از یاران او داخل شد. [9»]

171#; در حوالی همدان عبدالرحمن ازدی سردار دیگر امین از سپاه خراسان شکست خورد و برای اعراب هزیمت اجتناب ناپذیر شد هزیمت بسوی بغداد -. بغداد به محاصره افتاد و محاصره آن طولانی، پرمحنت و بی نتیجه گشت. یاری دسته های عیار هم مانع از سقوط آن نشد. وقتی این شهر هزار و یکشب دروازه هایش را بر روی سپاه طاهر گشود تقریباً به حالت نیمه ویرانی در آمده و به خاطر دفاع از خلیفه بی نالایق خسارات و تلفات بسیار دیده بود. خلیفه مخلوع، بدون اجازه مأمون به امر طاهر و برای اجتناب از تجدید یک کشمکش احتمالی به قتل آمد. اما به شورشیان شهر و کسانی که به هواخواهی او درمقابل سپاه مأمون ایستادگی کرده بودند امان داده شد. خلافت برای مأمون بلامنازع گشت و کشمکش دو برادر به پیروزی خراسانیان پایان یافت.*

حاصل شورش سپاه خراسان هم، که بعداز فتح بغداد طالب افزونی جامگی [10] و بیستگانی [11] خویش شد، آن بود که معلوم گشت خراسان دیگر نوعی استقلال را مطالبه می کند و دیگر نمی خواهد از همه حیث تابع بغداد و تحت نظارت مستقیم خلیفه آن باشند. جریان هایی که بعداز آن روی داد ناظر به تحکیم موضع مأمون در دست یابی به خلافت بلامنازع بود. درین زمینه فضل بن سهل سرخی در حمام سرخس کشته شد. امام علی الرضا(ع) هم بنابر مشهور به وسیله مأمون، پنهانی به زهر هلاک شد و مأمون در بازگشت به بغداد به رعایت خاطر اهل شهر و در ظاهر به درخواست طاهر ذوالیمینین لباس سبز را به لباس سیاه که شعار بنی عباس بود مبدل ساخت. خراسان را به غستان بن عباد از خویشان فضل بن سهل واگذاشت و طاهر را با آنکه به خاطر قتل امین از وی آزرده بود بناوخت. در مقابل این خدمت هم عنوان امارت و شرطگی بغداد را به وی داد و این عنوان در خانواده طاهر تا مدتها بعد ازو نیز همچنان باقی ماند. [12»]

171#; مأمون، چند سال بعد به دنبال تبادل نظر با معتمدان خویش، به رعایت مصلحت وقت، طاهر را به حکومت خراسان گسیل داد.* گویی می خواست به تمایلات اهل خراسان که طالب نوعی استقلال بودند پاسخ مساعدی شایسته مساعی آنها در رساندن او به خلافت داده باشد. این کار از نظر خود او متضمن تأمین از قیام مجدد آن ولایت به پشتیبانی از یک مدعی خانگی هم بود، درحقیقت هرچند برادرش محمد هم که بعداز او به لقب المعتصم بالله به خلافت رسید درین کشمکش از جانبداری از وی منحرف نشده بود، باز تفویض آن ولایت به وی، در نظر مأمون از احتیاط دور بود و واگذاری آن به طاهر بیشتر مقرون به احتیاط به نظر می رسید.

با این حال قتل امین، که بدون جلب رضایت او صورت گرفته بود و نارضایی هایی را هم در آغاز خلافت او به وجود آورده بود، مأمون

را از سردار فداکار خویش دل آزرده کرده بود. اینکه یک خلیفه عباسی، به اشارت یک مولی، به قتل آید در نزد او اهانتی به خاندان عباسی محسوب می شد. وقتی خلیفه یی از خاندان عباس با چنان سختی و خواری که در روایات هست به دست موالی خراسان به قتل آمده بود، تجدید نظیر آن حادثه غیرممکن نبود و در حالی که احساسات شعوبی، احساسات شیعی و احساسات ضد عربی در بین اهل خراسان بیدار شده بود، مأمون از اینکه کشنده برادر را هر روز در مقام والی و شرطه بغداد پیش چشم ببیند ناخرسندی خود را پنهان نمی داشت.*

خراسان هم که درین ایام منشأ تمام این احساسات ضدعباسی و ضدعربی بود الحاق مجددش به قلمرو خلافت بغداد، با همان شیوهٔ عهد مهدی و هارون ممکن نبود و خلیفه که با قتل وزیر خراسانی خود فضل بن سهل و کنار نهادن ولیعهد علوی خود از مظنهٔ خلافت، سعی کرده بود با عراق و اعرابش کنار بیاید با تفویض خراسان به طاهر- که در آن ایام هیچ کس بهتر از وی برای حکومت آنجا مناسب به نظر نمی رسید- در واقع هم کشندهٔ برادر را از پیش چشم خود دور می کرد هم خراسان را از اینکه یک «عباسی« دیگر آنجا را پایگاه اظهار مخالفت با بغداد سازد و عده یی را به شورش و آشوب اغوا نماید برکنار نگه می داشت. طاهر هم چون خود و اکثر خویشانش در دستگاه خلیفه بودند و خود او هم بارها در خدمت وی آثار صداقت و صمیمیت خود را ظاهر کرده بود فرستادنش به خراسان از دیدگاه خلیفه متضمن هیچ گونه بی احتیاطی نبود. این نکته یی بود که سعی خاندان طاهر در فرونشاندن قیام بابک و مازیار هم بعدها آن را برای معتصم برادر و جانشین مأمون غیرقابل تردید نشان داد.*

بدینگونه بود که با واگذاری خراسان به طاهر[13]، اولین حکومت ایرانی درین ولایت به وجود آمد و چون این حکومت بعد از وی تدریجاً موروثی و مستقل گونه هم گشت، درواقع به دو قرن فترت سیاسی ایران که بعد از مرگ یزدگرد پیش آمده بود نیز تا حدی پایان داد. هر چند هنوز تا یک استقلال ملی و واقعی فاصله بسیار در بین بود. این حکومت محلی که سالها بعد از سقوط ساسانیان دوباره در قسمتی از خاک ایران، به دست یک خاندان ایرانی بنیاد شد بی آنکه به طور رسمی موروثی باشد به طور متوالی در چند نسل از اولاد بنیانگذار آن ادامه یافت و بی آنکه نسبت به خلیفه راه مخالفت درپیش گیرد، بر تمام خراسان و سیستان و ماوراءالنهر و قسمت عمده یی از ولایت جبال و سرزمین قدیم ماد، حکمرانی شبه مستقل داشت. با آنکه "برنشانده خلیفه" بود و در تمام قلمرو خود به نام خلیفه خطبه می خواند به هر حال بخش عمده یی از ایران را تحت حکم فرمانروای واحدی که لامحاله ایرانی زبان و ایرانی نژاد بود به هم پیوند می داد و «الگو« یی برای حکومت های مستقل گونه دیگر- از جمله سامانیان و غزنویان شد که بعدها به همان شیوه و بدون قطع ارتباط با خلیفه، دولتهای مستقل و نیمه مستقل به وجود آوردند و تدریجاً از حیطه نفوذ بغداد و خلیفه بیرون آمدند. به هر حال حکومت نوین خراسان که استقلال اداری آن هم مطلوب خلیفه و هم مورد درخواست عامه اهل ولایت بود، هرچند استقلالش در مفهوم جدایی قطعی از حوزه حاکمیت خلافت محسوب نمی شد، ایرانی بود و در آیین فرمانروایی و شیوه کشورداری سنت های محلی بازمانده از ایران باستانی را تا حد ممکن رعایت و حمایت می کرد.«[14]

«171; طاهر دربین سرداران خلیفه، غیر از جنگ و سیاست مرد ذوق و ادب هم بود. در شعر و نثر عربی دست قوی داشت و از تربیت خلیفه به حکمت و دانش هم علاقه می ورزید. با عشق و موسیقی هم سرو کاری داشت.* نسبت به یک زن چنگزن (= صناجه) که در نیشابور می زیست و ویدا نام داشت عشق می ورزید و در باب او اشعار عاشقانه می سرود. درارتباط با خلیفه و در اداره امور بغداد، که از جانب خلیفه ولایت و شرطگی آن به وی واگذار شده بود، به زبان عربی محاوره می کرد، و به سبب موالات با اعراب خراعه از لحاظ زبان و تربیت هم عربی محسوب می شد اما در نزد اعراب دربار بغداد و کسانی که در مدت محاصره آنجا به دست سپاه وی، اهانت و سختی دیده بودند غالباً مورد بغض و نفرت بود.

او را به خاطر نژاد ایرانیش به طعنه «171; فرزند آتشگاه« - ابن بیت النار- می خواندند و به خاطر یک چشم بودنش بر وی طعنه های دلآزار می زدند و می کوشیدند تا او را به خاطر جنگی که با امین «171; مخلوع« کرد و به قتل او منجر شد نزد خلیفه منفور سازند.

با این حال اعزام وی به امارت خراسان که شامل سیستان و کرمان هم می شد و نظارت بر ماوراءالنهر و ادامه فتوح اسلامی در آن نواحی را دربر داشت، اعتماد خلیفه را در حق وی نشان می دهد. گذشته از اینها، در آن ایام فتنه هایی به وسیله خوارج روی داده بود که دفع آن ضرورت فوری داشت و برای آن کار خلیفه هیچ کس را بهتر از او نیافته بود.* نمی توان پذیرفت خلیفه کسی را که به وفاداریش اعتماد ندارد و او را تنها به چشم قاتل برادر می نگرد در چنان اوضاع و احوالی به امارت قلمروی بدین وسعت نامزد نماید.«[15]

«171; موسس سلسله طاهری به لقب ذوالیمینین مشهور است و در وجه این نسبت اقوال مختلفه است؛ از آن جمله گویند که چون طاهر پس از فتح بغداد حضرت امام رضا (ع) را به امر مأمون به آن شهر خواند و با او به ولیعهدی بیعت گرفت، دست چپ خود را در دست حضرت نهاد و گفت: دست راست من در خراسان مشغول بیعت با مأمون است. چه، رسم بنی عباس چنین بود که در موقع اخذ بیعت، خلیفه با ولیعهد به مسجد حاضر می شد و مردم با هر دو بیعت می کردند. به این طریق که دست راست را در دست خلیفه و دست چپ را دست ولیعهد می نهادند. چون حضرت رضا این پیشامد را برای مأمون نقل کرد، مأمون گفت که من

دست چپ طاهر را نیز دست راست (یمین) می نامم تا نقصی در بیعت او با امام نباشد. به همین جهت طاهر، به ذوالیمینین اشتها یافت. [16&raq;]

171#؛ او در بدو ورود به خراسان (ذی القعدة 205) به دفع خوارج پرداخت. یک تن از خوارج را که با عده یی انبوه در نیشابور به اظهار عصبان پرداخته بود مغلوب کرد. تاخت و تاز ترکان تغزغز [17] را هم که در نواحی اشروسنه [18] در ماوراءالنهر روی داده بود خاتمه داد. به توصیه مأمون که به احوال خراسان آشنایی قابل ملاحظه یی داشت قسمتی از نواحی ماوراءالنهر را که غسان بن عباد به پسران اسد اسد بن سامان خدای سپرده بود، در دست آنها باقی گذاشت و بعضی از آنها را هم به امارت سیستان فرستاد. خودش در مرو که کانون قیام ابومسلم بود و مأمون هم در مدت منازعه با امین در آنجا مانده بود، اقامت جست و آنجا را مرکز حکومت ساخت. * اما برای آنکه قلوب اهالی سایر نواحی خراسان را هم جلب کند در انتخاب حکام ولایات ناچار به مسامحه شد و این امر مایه بروز اختلالهایی در کار امارت خودش نیز گشت. طاهر در کار لشکر دقت و توجه خاص نشان داد و نظم و انضباط قابل ملاحظه یی در بین آنها برقرار کرد. در کار حکومت، وی در جلب قلوب اهل خراسان چنان صمیمانه کوشید که در دربار بغداد از جانب مخالفان متهم به داعیه طغیان اندیشی شد. اقدامات او در دفع خوارج چون با شدت عمل افراط آمیز همراه نبود، نزد اطرافیان خلیفه به قدر کافی قاطع و سریع تلقی نشد. خلیفه هم، به الزام درباریان، نامه یی ملامت آمیز درین باب به وی نوشت که بشدت مایه رنجش طاهر گشت. این دواعی و اسباب، در یک لحظه تزلزل و تردید او را به اظهار عصبان مصمم کرد و در همان تصمیم، نام خلیفه را از خطبه نماز جمعه انداخت. *

اینکه بلافاصله در شب همان روز- در مرو - وفات یافت (جمادی الاخر 207) تفسیرهای گونه گونی را در اذهان عام برانگیخت و علت مرگ ناگهانی و بیهنگام او به واقع معلوم نگشت. بعدها از قول خادمش نقل شد که آن شب در بستر مرگ این عبارت را به فارسی تکرار کرده بود که 171#&raq;؛ درمرگ نیز مردی باید&raq;؛. ازین عبارت او، اگر نقلش مجعول نباشد، چنان که برمی آید که ظاهراً خود او بعد از اعلام عصبان، اقدام عجولانه و ناسنجیده خویش را در نقض عهدی که با مأمون داشته است، خلاف مردی و مروت یافته باشد و لاجرم مردانه و بی تزلزل به خودکشی اقدام کرده باشد.

اما اینکه گفته شد مأمون از دریافت خبر وفاتش خرسندی خود را پنهان نکرد، در اذهان بعضی مورخان مؤید احتمال دخالت خلیفه در مسموم کردن وی شد. خاصه آنکه مأمون در مسموم کردن کسانی که از آنها ایمنی نداشت شهرت سوء داشت و اینگونه توطئه ها هم از اخلاق او غریب به نظر نمی آید.

معهداً مجرد این معنی که خلیفه بعد از وفات طاهر امارت خراسان را به پسرش عبدالله بن طاهر واگذاشت و پسر دیگرش طلحه را که در خراسان با پدر همراه بود از جانب وی نیابت داد، اعتماد مأمون را برخاندان طاهر عاری از تزلزل نشان می دهد و احتمال دست داشتن وی را در مرگ طاهر ضعیف می نماید. * با این حال این نکته هم که بعد از وفات طاهر لشکر او سر به شورش برداشت و تا موجب شش ماهه را نستاند، آرام نیافت شاید حاکی از قوت این شایعه بوده باشد که خلیفه در مرگ طاهر به نحوی دست داشته است. شورش سپاه طاهر بعد از مرگ او چنان شدید بود که خلیفه ناچار شد وزیر خود احمد بن ابی خالد را برای دفع آن به خراسان گسیل دارد. ظاهر آنست که خلیفه بدون آنکه در مرگ سردار خراسان دستی داشته باشد به خاطر شایعاتی که لشکر طاهر را بعد از مرگ او به شورش واداشت، ناچار شد حکومت خراسان را درخاندان طاهرموروئی کند و ضمن انتخاب عبدالله طاهر به حکومت خراسان برادرش طلحه را که هنگام مرگ طاهر در خراسان به نزد او بود به نیابت وی تعیین نماید. این تصمیم هم که مأمون بهتر از آن هیچ تصمیم دیگر نمی توانست اتخاذ کند بی شک عامل عمده یی در رفع شورش سپاه و اعاده امنیت بشمار آمد. [19&raq;]

خوارج

171#؛ در زمان خلافت مهدی در سال 160 از فرقه خوارج که در کرمان و سیستان و خراسان و دو طرف دریای عمان فراوان بودند، شخصی از اعراب مهاجر قبیله بنی ثقیف به نام یوسف البرم در قسمت شرقی خراسان یعنی در حدود مرو رود و طالقان و جوزجانان (گوزگانان) به ادعای امامت قیام کرد و حکومت شهر پنوشنگ را که با مصعب جد طاهر ذوالیمینین بود از او گرفت و بر کلیه ناحیه شرق خراسان استیلا یافت.

جمعی دیگر از خوارج در عهد هارون به ریاست حمزه خارجی در سیستان و خراسان و قهستان و مکران دولت معتبری تشکیل دادند و حمزه لقب امیرالمؤمنین اختیار کرد. هارون بیشتر به خیال دفع حمزه عازم خراسان گردید ولی چون در همین سفر مرد، حمزه به همان قدرت سابق باقی ماند و با آل طاهر که تازه بر روی کار آمده و خراسان و سیستان را تحت حکومت خود درآورده بودند، به زد خورد پرداخت؛ * گاهی غالب و زمانی مغلوب بود تا آنکه به دست طلحه پسر و جانشین طاهر ذوالیمینین مغلوب شد و در 12 جمادی

الآخری سال 213 فوت کرد ولی خوارج از میان نرفتند و پیوسته با آل طاهر در نزاع بودند تا سال 233 که امامت ایشان نصیب عمار خارجی شد و این عمار همان کسی است که به دست یعقوب لیث به قتل رسیده است. [20]؛ [raquo]

2- طلحة بن طاهر (213 207)

همزمان با انتخاب عبدالله به جانشینی طاهر، خلیفه طلحه را نیز به نیابت از عبدالله برگزید. چون طلحه در خراسان با پدر همراه بود و مقارن آن ایام بیشتر کارها در آنجا به دست او اداره می شد و بیرون آوردن آن ولایت از دست او طلحه برای خلیفه غیرممکن بود.

طلحه درایام پدر به حکومت سیستان منصوب بود و تا سال فوت پدر در آنجا می زیست. چون خبر وفات طاهر رسید، طلحه به خراسان رفت و از آنجا از جانب خود الیاس بن اسد سامانی را به سیستان فرستاد.

باری ، طلحه بن طاهر بعد از پدر در خراسان همچنان شیوه او را در طرز حکومت ادامه داد.* به ضرورت وقت در دفع خوارج هم اهتمام به جا آورد و بیشتر عمر امارت او در جنگ با خوارج گذشت. با حمزه خارجی که از عهد هاون الرشید خراسان و سیستان را عرضه ناامنی کرده بود، بارها جنگ کرد. با این حال، هرچند مقارن وفات او (ربیع الاول 213) حمزه هم وفات یافت، فتنه خوارج در خراسان همچنان تا مدتها بعد دوام پیدا کرد.

بعد از فوت طلحه، برادر دیگرش علی بن طاهر بلافاصله به اشارت خلیفه حکومت خراسان را به دست گرفت. او نیز همچون برادرش طلحه، از جانب برادر خود عبدالله بن طاهر نیابت می کرد. اما او نیز چندی بعد در جنگ با خوارج کشته شد.

3- عبدالله بن طاهر (230 213)

&171#؛ عبدالله بن طاهر که در آن هنگام آماده جنگ با" بابک خرمدین " بود- با فوت و کشته شدن نائینش به اشارت خلیفه عزیمت خراسان کرد.

واگذاری حکومت طاهر به پسرش عبدالله و نیابت پی در پی دو پسر دیگرش از حکومت برادر، فرمانروایی خراسان را برای آل طاهر- طاهریان به نحو چاره ناپذیری به صورت یک ملک موروث درآورد.* معافیت این حکومت از مداخله مستقیم بغداد در جزئیات امور هم به صورت یک تحول اداری جلوه کرد و استقلال خراسان در تحت حکومت طاهریان صورت تجزیه قطعی و انفصال قهری پیدا نکرد. مبلغ سالانه یی که بر وفق عهد و قرار خلیفه می بایست طاهر و فرزندان از بابت جزیه و اخراج و عواید خراسان و ولایت تابع به بغداد گسیل دارند، هرگز قطع نشد و خطبه هم در تمام این قلمرو همواره و همچنان به نام خلیفه وقت خوانده می شد و در مواقع ضرورت در باب کارهای عمده نیز گزارش هایی به بغداد فرستاده می شد.

حکومت عبدالله بن طاهر اوج قدرت طاهریان در خراسان بود. آنچه از خراج ولایات تابع عاید او می شد چنانکه از نقل ابن خردادبه بر می آید متجاوز از چهل و چهار میلیون درهم بود که البته البسه و امتعه نفیس دیگر و بردگان و چهارپایان هم بر آن افزوده می شد و این خود در آن عصر ثروت قابل ملاحظه یی بود. المعتصم خلیفه جدید هم که بعد از مأمون به خلافت رسید هر چند از عبدالله چندان دلخوش نبود - اما ابقاء او را در حکومت خراسان به مصلحت وقت دید و به استقلال حکومت موروثی آل طاهر لطمه یی وارد نیاورد.*

عبدالله در تجهیز لشکریایی که در ماوراء النهر برای توسعه قلمرو خلافت انجام می شد اهتمام کرد.

در دفع خوارج و رفع ناخرسندیهایی که نایبان و کارگزاران او در نیشابور و نواحی دیگر به وجود آورده بودند نیز سعی بسیار ورزید. [21]؛ [raquo]

171#؛ عبدالله بن طاهر توجه خاصی به رعایت حال کشاورزان نشان داد. قوانین پسندیده‌ی در باب تقسیم آب و طرز استفاده از قنات‌ها وضع کرد که درین باره از رهنمودهای "فقها" در رعایت حقوق عام استفاده کرد و مقررات او برای کشاورزان مایه تأمین رضایت و رفع تبعیض‌ها گشت. در رعایت حال کشاورزان خُرده پا به عمل و کارگزارانش تأکید بسیار کرد تا در اخذ خراج از حال آنها غافل نباشند و بدینگونه سختگیریهایی را که از سالها پیش ازو درین باب معمول شده بود، به نحو مطلوبی تعدیل کرد. وی علاوه بر اهتمام در دفع خوارج که در آن ایام هنوز سیستان را عرضه آشوب خود می داشتند، در دوران خلافت معتصم، اهتمام قابل ملاحظه‌ی در دفع شورش‌های ضد خلافت کرد که موجب مزید اعتماد خلیفه جدید در حق او گشت. * از جمله توفیقی که در فرونشاندن شورش مازیار در طبرستان یافت و نقشی که در کشف و افشاء توطئه افشین اشروسنه بر ضد خلیفه به انجام رساند امارت او را در خراسان در نظر خلیفه سزای تحسین و موجب بسط امنیت کشور نشان داد.

علاقه او به شعر عربی که خود او و پدرش طاهر در آن زمینه مایه خوبی داشتند شاید از توجه وی به ترویج شعر و ادب زبان فارسی مانع آمد. اما بعید می نماید این بی توجهی به شعر و ادب فارسی تا آن حد بوده باشد که بر وفق یک روایت ضعیف مذکور در تذکره دولتشاه، وی را به فروشتن یک نسخه فارسی قصه وامق و عذرا وادار کرده باشد. خود او در زبان عربی شاعر و کاتب بود و مجموعه رسایل او مثل مجموعه رسایل پدرش نمونه بلاغت محسوب می شد. "حفظه باد غیسی" از نخستین شاعران فارسی گوی خراسان هم بنابر مشهور به دربار او منسوب بود و از او توجه و نواخت بسیار دید[22].

حکومت عبدالله طاهر در رعایت دقایق عدالت گستری و رعیت پروری یک نمونه مقبول و یادماندنی محسوب شد و او به احتمال قوی در توجه به این دقایق تحت تأثیر تعلیم پدرش طاهر بود که در عهدنامه معروف او خطاب به وی درتقریر لطایف سیاست و دقایق حکمت، به گفته مأمون، هیچ نکته‌ی را فروگذار نکرده بود. علاقه‌ی که عبدالله در نشر و ترویج سوادآموزی نشان داد خاطره او را در اذهان نسلهای بعد به نحو بارزی محبوب نگهداشت.*

وی در قلمرو خود کودکان را تشویق به آموختگاری کرد و فرمان داد تا اطفال رعایا را به هیچ بهانه از مکتب محروم ندارند. حتی فرمود که تا وسایل و اسباب درس خواندن را همه جا برای آنها فراهم سازند تا استعداد هیچ کودک ضایع نماند. و این نکته در تاریخ آن ایام ماجرای یگانه، ممتازو درخشان در زمینه تعمیم سواد و بسط دانش بود. [23]؛

4- طاهر بن عبدالله (230-248)

171#؛ بعد از مرگ عبدالله بن طاهر در ربیع الآخر 230، پسرش طاهر دوم ابوالطیب طاهر بن عبدالله بن طاهر به امارت رسید. با آنکه واثق خلیفه درین باب میل قلبی نداشت ولی خود را به حفظ و ادامه حکومت موروث خراسان در سلاله طاهر ناچار یافت. طاهر دوم (ثانی) در تمام مدت امارت خویش با خوارج و عیاران سیستان، که طالب استقلال بودند، درگیر بود. با آنکه از کفایت پدر بی بهره نبود به اندازه او برای بسط عدالت در قلمرو خویش فرصت نیافت.* با اینهمه، فرمانروایی عاقل، ساده و معتدل بود. و چنانکه شیوه فرمانروایان هوشمندست از گوش دادن به سخن متملقان و گزافه گویان بیزاری نشان می داد. حادثه‌ی یاد کردنی که در دوران فرمانروایی او در خراسان روی داد، قطع کردن "سرو" معروف کاشمر بود. درخت زیبای تناور کهنسالی که در حوالی ترشیز سایه گستر[24] بود و گفته می شد در عهد زرتشت یا به دست او غرس شده بود.

به هر حال حکم قطع درخت از جانب متوکل خلیفه رسید که شاید او آن را بهانه‌ی برای مداخله مستقیم خلیفه در امور خراسان ساخته بود. ابوالطیب طاهر که به هر حال دست نشانده یا برنشانده خلیفه محسوب می شد از اجرای حکم، هرچند شاید با بی میلی و ناخرسندی، چاره نداشت. آری، حکم خلیفه برای عامه اهل ولایت مایه ناخرسندی شد. [25]؛ برای خلاصی از این حکم خلیفه 171#؛ کسانی که تاریخ بییق آنها را 171#؛ گبران؛ می خواند پیشنهاد کردند، پنجاه هزار دینار نیشابوری به خزانه خلیفه کارسازی نمایند تا او از این اقدام بازایستد. اما امیر طاهری که به خلق و خوی خلیفه متعصب و نیمه دیوانه عصر آشنایی بیشتر داشت حتی جرات نکرد درین باب با متوکل به مکاتبه پردازد. به هر حال قطع درخت که به حکم متوکل انجام شد بنابر مشهور با قتل متوکل به دست ترکانش در سال 247 رجب مقارن گشت. آن قتل را عام مردم به تأثیر شوم این قطع درخت منسوب کردند. خود طاهر هم چندی بعد از آن در سال 248 رجب وفات یافت. [26]؛

5- محمد بن طاهر (248-259)

[1]- در باب والیان عرب در خراسان قبل از عهد طاهریان ر ک : حمزه اصفهانی ، سنی ملکوک الارض / 138 در زین الاخبار گردیزی هم ظاهراً از همان مأخذ گرفته شده است.

[2] - ر.ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

[3] - ر.ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

[4] - ر.ک: تاریخ ایران- بعدازاسلام، عباس اقبال آشتیانی

[5] - ر.ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب (* سایت تخصصی تاریخ اسلام)

[6] - ر.ک: تاریخ ایران- بعداز اسلام، عباس اقبال آشتیانی

[7] - ر.ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

[8] - همان

[9] - ر.ک: تاریخ ایران- بعداز اسلام، عباس اقبال آشتیانی

[10] - جامگی : وظیفه و آنچه به ملازم و نوکر و غلام بدهند به جهت جامه بها. / ر. لغت نامه دهخدا

[11] - بیستگانی : منسوب به بیستگان / ماهیانه که به نوکر دهند / مواجب لشکریان و جیره و ماهیانه نوکران. / ر.ک: لغت نامه دهخدا

*سایت تخصصی تاریخ اسلام

[12] - ر.ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

[13] - راجع به طاهر ذوالیمینین ارجاع به بعضی مأخذ احوالش درینجا بی فایده نیست : واگذاری قلمروی از حلوان تا اقصای شرق به او : تاریخ طبری، طبع دخویه 1039 / 11 ، ایضاً با اشارت به اشتمال بر خوارزم وماوراءالنهر : ابن طیفور، البغداد / 24 درباره عشقش به زن چنگز ، البغداد / 67-68 . درباره نامه یی که او به پسرش عبدالله نوشت و مأمون خلیفه بعداز خواندن آن اقرار کرد که نویسنده هیچ دقیقه یی از دقایق سیاست را در آن فروگذار نکرده است ، طبری 1061-2 / 11 . درباره آخرین کلامش که در دم مرگ به فارسی گفت : البغداد / 73 ، طبری 1063 / 11

* سایت تخصصی تاریخ اسلام

[14] - ر.ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

[15] - ر.ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

[16] - ر.ک: تاریخ ایران- بعداز اسلام ، عباس اقبال آشتیانی

[17] - غز: صنفی از ترکان غارتگر بودند که در زمان سلطان سنجر قوت گرفتند و خراسان را به تصرف آوردند. و سلطان سنجر را گرفته در قفس کردند. / ر. لغت نامه دهخدا

[18] - اشروسنه : شهر بزرگی از بلاد هیاطله در ماوراءالنهر بود که میان سیحون و سمرقند قرار داشت و از شهر مزبور تا سمرقند بیست و شش فرسخ بود، از بلاد اقلیم چهارم بشمار میرفت ، طول آن 91 و یک ششم درجه و عرض آن 36 و دو ثلث درجه بود. اصطخری گوید اشروسنه مانند سفد نام اقلیم است و در آن ناحیه جایگاه یا شهری بدین نام نیست و بیشتر قسمتهای آن سرزمین کوهستان است و اگر از اقلیم ماوراءالنهر در آن سرزمین گردش کنند، در جانب شرقی آن فرغانه و درسوی غربی آن حدود سمرقند و در قسمت

شمالی آن چاچ و قسمتی از فرغانه و در سمت جنوبی آن برخی از حدود کش و چغانیان و شومان و لاشگرد و راش ت دیده میشود. شهر بزرگ آن سرزمین را بلسان خوانند و از شهرهای دیگر آن بنجیکت و ساباط و زامین و دیزک و خر قانه را میتوان نام برد و شهر بُنجیکت مرکز ولایت آن بشمار میرود. (از معجم البلدان). / ر. لغت نامه دهخدا

* سایت تخصصی تاریخ اسلام

[19] - ر. ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

* سایت تخصصی تاریخ اسلام

[20] - ر. ک: تاریخ ایران- بعد از اسلام، عباس اقبال آشتیانی

* سایت تخصصی تاریخ اسلام

[21] - ر. ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

[22] - با آنکه عبدالله طاهر و پدرش طاهر به فرهنگ و زبان عربی برآمده بودند، روایت دولت شاه مبنی بر اقدام به نابود کردن نسخه قصه "وامق و عذرا" از عبدالله بعید به نظر می رسد. بر وفق این روایت #171; امیر عبدالله بن طاهر روزی در نیشابور نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او نهاد. پرسید که این چه کتاب است؟ گفت: این قصه وامق و عذرا است و خوب حکایتی است که حکما به نام شاه انوشروان جمع کرده اند. امیر عبدالله فرمود که: ما مردم قرآن خوانیم و غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی خوانیم. ما را ازین نوع کتاب هیچ در کار نیست و فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هر جا که از تصانیف و مقال عجم و مغان کتابی باشد، جمله را باید سوزاند؛ تذکرة الشعراء، طبع عباسی / 35. با توجه به شهرت افراد خاندان طاهر به عنوان مجوسی و #171; ابن بیت النار؛ و ارتباط دوستانه و خاص آنها با مأمون خلیفه و گرایش های او به علوم و معارف عجم، این حکایت که قبل از دول بشاه در مآخذ دیگر هم نیست باید بکلی معجول باشد. مأمون به ترجمه و نشر کتب یونانی اهتمام داشت. وامق و عذرا هم یک قصه یونان بود که ظاهرا در نواحی بلخ شهرت داشت از بین هم نرفت، بعدها "عنصری" آن را به نظم آورد و عبدالله که علاقه خلیفه را به آثار یونانی میدانست بی دستور او چنین کتابی را از بین نمی برد. قصه بودنش موجب عدم توجه مأمون نمی شد. مأمون به اینگونه قصه های باستانی علاقه داشت و حتی خود او "کلیله و دمنه" را تلخیص کرد. با تسامح فکری و گرایش فلسفی او چگونه ممکن بود بر کشیده اش عبدالله طاهر را به از بین بردن یک نسخه مأخوذ از ادب یونانی اجازه داده باشد؟ ضعف دولت شاه در بسیاری مواضع کتابش پیداست و پیداست که بر خبر واحد او تا چه اندازه جای اعتماد هست؟ در سنت های شفاهی زرتشتی، سعی در نابود کردن آثار و کتابهای زرتشتی به طاهر بن عبدالله نسبت داده شده است و آن هم بعید به نظر می رسد (سفرنامه جکسون) بویژه که خود او را مخالفانش "ابن بیت النار" می خواندند.

[23] - ر. ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

* سایت تخصصی تاریخ اسلام

[24] - در باب سرو کشر (= کاشمر) که زرتشت و به قولی گشتاسپ در موضعی که کاخ پادشاه در آن حوالی بنا شد غرس کرد و قرن ها بعد در عصر خلفای اسلام به امر متوکل خلیفه عباسی که به تماشای آن علاقه پیدا کرده بود قطع شد. در ثمارالقلوب ثعالبی / 590 و تاریخ بیهق تصنیف ابوالحسن بیهقی / 3- 281 تفصیل های جالب هست. گستره سایه و سطبری تنه درخت هنگام آنکه به اشارت خلیفه و مباشرت امیر طاهری از پا در افتاد مایه تأثر و اعجاب و دریغ اهل ولایت شد. برای تصیل بیشتر ر. ک:

Jackson, W., Zoroastrian Studies / 255-266

[25] - ر. ک: روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

[26] - همان

[27] - همان

[28] - ر. ک: تاریخ ایران- بعد از اسلام، عباس اقبال آشتیانی

* سایت تخصصی تاریخ اسلام

[29] - ر. ک. روزگاران، عبدالحسین زرین کوب

* سایت تخصصی تاریخ اسلام